



# برخی از دلائل امامت امام ستمم

عبدالکریم پاک نیا

ابراهیم، ابوالحسن و ابو علی و به القاب عبد صالح و کاظم موسوم گردید.

آن حضرت در بیست سالگی بعد از شهادت امام صادق علیه السلام در سال ۱۴۸ ق به مقام امامت نائل گردید.

و در ۲۵ رجب سال ۱۸۳ در سن ۵۵ سالگی در زندان هارون الرشید به شهادت رسید.

**عصر امامت حضرت کاظم علیه السلام**

هنگام رحلت حضرت صادق علیه السلام منصور دوانیقی دومین خلیفه ستمگر

حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام در روز هفتم ماه صفر سال ۱۲۸ ق در ناحیه ابواء (میان مکه و مدینه) به دنیا آمد. پدر بزرگوارش حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و مادر با فضیلتش حمیده مصفاة است. حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در مقام ستایش از این مادر ارجمند فرمود: «حمیده از پلیدیها پاک است، همانند قطعه‌ای از طلای ناب و خالص. او را فرشته‌ها مواظبت کردند تا به عضویت خاندان ما در آمد و این بر اثر لطف و کرم خداوند بر من و حجت بعد از من بود.»<sup>۱</sup>

امام هفتم علیه السلام با کنیه‌های ابو

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۷۷.

امامت خویش با وجود شرائط سخت و در جو خفقان به نحو شایسته‌ای شیعیان را رهبری کرد و میراث گران‌بهای علم و دانش را به فرزندش حضرت رضاء علیه السلام و شاگردان تربیت یافته خویش به یادگار نهاد. در این فرصت، مواردی از نشانه‌های امامت آن گرامی را به نظاره می‌نشینیم.

حضرت امام صادق علیه السلام بارها به امامت آن حضرت تصریح و شیعیان را به امام بعد از خود آگاه کرد. شخصیت‌های بزرگی از تربیت یافتگان مکتب جعفری همچون مفضل بن عمر، معاذ بن کثیر، عبدالرحمان بن حجاج، فیض بن مختار، یعقوب

عباسی بر مسلمانان حکومت می‌کرد. او در راه تثبیت حکومت خود از هیچ ستمی بر مخالفین خود فروگذاری نمی‌کرد و علاوه بر شیعیان، سردمداران سایر گروه‌های اسلامی را نیز مورد اذیت و آزار قرار داده بود. امام کاظم علیه السلام امامت خود را در عصر چنین خلیفه زورگو و مستبد آغاز کرد. علاوه بر دستگاه خلافت که مستقیماً با امامت ائمه اطهار علیهم السلام، پیروان و دوستان آنان به شدت مبارزه می‌کردند گروه‌های سیاسی و مذهبی نیز در آن عصر حضور داشتند که به نوعی در مورد پیشوائی امامان معصوم علیهم السلام تشکیک می‌نمودند. معتزله<sup>۱</sup>، قدریه<sup>۲</sup>، مرجئه<sup>۳</sup> و زیدیه<sup>۴</sup> از جمله گروه‌ها و تشکلهای اعتقادی در عصر آن حضرت بودند. اما با این وضعیت دلائل و نشانه‌های امامت حضرت کاظم علیه السلام به وضوح شیعیان و مشتاقان اهل بیت علیهم السلام را به باور حقیقی در مورد رهبری آن حضرت رهنمون می‌شد که به چند مورد از آن دلائل اشاره خواهیم کرد.

آن بزرگوار در مدت ۳۵ سال

۱. معتزله پیروان واصل بن عطا و به اصالت عقل باور دارند و یکی از مکاتب کلامی است. آنان مطالب و باورهای دینی را به عقل عرضه می‌کنند و آنچه عقلشان تأیید کند، می‌پذیرند.
۲. قدریه به کسانی می‌گویند که افعال خداوند و انسانها را محکوم تقدیر می‌دانند تا بدین وسیله اعمال غاصبین خلافت را توجیه کنند.
۳. مرجئه گروه منحرفی بودند که صرف داشتن اعتقاد را کافی می‌دانستند و عمل به تکلیف را جزء ایمان به حساب نمی‌آوردند.
۴. زیدیه به گروهی از شیعه اطلاق می‌شود که به امامت زید بن علی بن الحسین علیه السلام اعتقاد دارند.

سراج، سلیمان بن خالد، صفوان جمال، اسحاق بن جعفر علیه السلام و علی بن جعفر علیه السلام و افسراد بسیاری شاهد سخنان امام صادق علیه السلام درباره امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بوده‌اند. از جمله، در روایتی آمده است:

«مفضل بن عمر می‌گوید: من در حضور پیشوایم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم. در همان موقع پسرش، موسی کاظم علیه السلام که نوجوانی بیش نبود، به آنجا آمد. امام ششم علیه السلام به من فرمود: این جوان وصی من است و پس از رحلت من منصب خطیر امامت به او منتقل می‌شود. ای مفضل! این سخن را در نزد یاران مورد اعتماد خود بیان کن!»<sup>۱</sup>

### پیام آشنا

در آغاز امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فضای اختناق چنان بر جامعه حاکم بود که بسیاری از شیعیان، جانشین امام صادق علیه السلام را نمی‌شناختند. هشام بن سالم یکی از دلدادگان مکتب اهل بیت علیهم السلام و از شاگردان برجسته امام صادق است. او می‌گوید:

بعد از رحلت پیشوای ششم شیعیان، برای آشنایی با حجت حق به همراه صاحب الطاق (ابو جعفر احول) به مدینه آمدم؛ اما چون حجت خدا را بعد از آن حضرت نمی‌شناختیم، همچنان حیران و سرگردان به دنبال یک نسیم امید و سخن آشنایی می‌گشتیم تا ما را به سوی جانشین امام صادق علیه السلام راهنمایی کند.

مردم در اطراف عبدالله بن جعفر علیه السلام جمع شده بودند و می‌خواستند با او به عنوان جانشین حضرت صادق علیه السلام بیعت کنند. ما پیش رفتیم و برای شناختن بیشتر وی، از موضوع زکات مسئله‌ای پرسیدیم، اما از او پاسخ نشنیدیم. باز هم سردرگم بودیم.

در کوچه‌های مدینه حیران و بی‌هدف می‌گشتیم و نمی‌دانستیم چه باید بکنیم و به کدام در پناهنده شویم. به اتفاق ابو جعفر احول به یکی از کوچه‌های مدینه رفتیم و از شدت ناراحتی و نیافتن حجت خداوند گریه

۱. الارشاد، شیخ مفید، صص ۵۵۹-۵۶۰.

چون آن مرد ناشناس با دست خود به من اشاره می‌کرد. او نیز از من دور شد. من با دلهره و ترس به دنبال آن پیرمرد راه افتادم و مرگ خود را در مقابل چشمانم حس می‌کردم تا اینکه مرا به در خانه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام آورد. مراد از آنجا رها کرد و خود رفت. در آن موقع، متوجه شدم اندیشه‌های من خطا بوده و نفس راحتی کشیدم. خادمی که در جلو در ایستاده بود، مرا به داخل هدایت کرد.

وارد خانه شدم، چشمم به جمال مبارک حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام افتاد، آرام گرفتم. آن لحظه چنان خوشحال بودم که در طول عمر هرگز چنین نبوده‌ام.

امام موسی کاظم علیه السلام تا مرا دید، لب به سخن گشود و فرمود: بیا پیش من! بیا پیش من! نه به جانب مرجئه برو و نه به قدریه، معتزله، و زیدیه رجوع کن.

گفتم: مولای من! فدایت شوم! آیا پدر شما در گذشت؟ فرمود: بلی. دوباره پرسیدم: آیا واقعاً پدرتان از دنیا رفت؟ فرمود: آری، پدرم وفات کرد.

می‌کردیم و می‌گفتیم: به کدامین سو برویم؟ به سوی مرجئه یا قدریه یا معتزله و یا زیدیه؟ همچنان نگران و ناراحت در کوچه می‌گشتیم و گریه می‌کردیم.

به ملازمان سلطان که رساند این دعا را که به شکر پادشاهی ز نظر مران گذار! همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی به پیام آشنایی بنوازد این نوآرا در همان لحظات حساس و سرنوشت‌ساز ناگهان پیرمردی ناشناس با اشاره دست ما را به سوی خود خواند. من از اینکه او را نمی‌شناختم و احتمال می‌دادم از کارگزاران منصور دوانیقی باشد، سخت ترسیدم. خیال کردم او از جاسوسان خلیفه در مدینه است و به دنبال جانشین امام صادق علیه السلام و پیروان او می‌گردد؛ چرا که در آن روزها از سوی منصور برای سرکوب شیعیان و پیشوای بعد از امام ششم علیه السلام دستور العمل سختی صادر شده بود.

به ابو جعفر احوال گفتم: سریعاً از من دور شو! زیرا بیم دارم تو را هم به عنوان همراهی با من دستگیر کنند؛

خود را به کسی نگویی که کشته می‌شوی! بعد از طرح پرسشها و پاسخها، آن حضرت را دریای عمیقی از علوم و معارف یافتم که به انتهایش نمی‌توان رسید.

عرض کردم: شیعیان پدرتان حیران شده‌اند و در مورد امامت و رهبری پناهگاهی ندارند، آیا شما را به عنوان امام معرفی بکنم و مردم را به امامت شما دعوت نمایم؟ شما که از من پیمان گرفتید این مسئله را با کسی در میان نگذارم!

فرمود: با هر کدام از آنان که شایسته می‌دانی و اعتماد داری موضوع را در میان بگذار و پیمان بگیر که نزد همه کس آشکار نکند؛ چرا که در این صورت با خطر مرگ مواجه خواهد شد.

در آن حال، به گلوی مبارک خود اشاره کرد.

هشام بن سالم می‌گوید: بعد از یافتن حقیقت از حضرت اجازه گرفتم و بیرون آمدم. دوستم ابو جعفر احول که از شیعیان راستین و به دنبال سعادت بود، به نزد آمد و گفت: قضیه تو به

پرسیدم: پس از او چه کسی امام ماست؟

فرمود: ان شاء الله خداوند به زودی تو را با او آشنا خواهد کرد.

گفتم: قربانت گردم! عبدالله افطح برادر شما چنین می‌پندارد که جانشین امام صادق علیه السلام است.

فرمود: عبدالله می‌خواهد بنده خدا نباشد.

پرسیدم: پس امام زمان ما کیست؟ فرمود: ان شاء الله خداوند به زودی تو را با او آشنا خواهد کرد.

گفتم: آیا شما امام هستید؟

فرمود: من این را نمی‌گویم.

پیش خود گفتم: پرسش من درست نبود، دوباره پرسیدم: آیا شما امامی دارید که از او پیروی کنید؟

فرمود: نه. در این حال چنان هیبت و عظمت امام در دلم افتاد که به غیر خدا کسی نمی‌داند.

پرسیدم: آیا اجازه می‌دهید، همانند پدر بزرگوارتان از شما سؤالاتی داشته باشم؟

فرمود: بلی، هر چه می‌خواهی بپرس! اما مواظب باش شنیده‌های

کجا انجامید؟

گفتم: الحمدلله هدایت یافتیم و داستان ملاقات خود را با امام کاظم علیه السلام در میان نهادم. بعد با زراره و ابو بصیر ملاقات کردم و آنان نیز به محضر امام رسیدند و با آن حضرت گفتگو کردند و به حقیقت واقف شدند. همینطور به شیعیان دیگر نیز که اهل اعتماد بودند، واقعیت را گفتیم و همه امام را شناختند و از دور عبدالله افطح پراکنده شدند؛ اما گروهی اندک همچنان در اعتقاد به امامت عبدالله افطح اصرار کردند و در کنار او ماندند.<sup>۱</sup>

#### در جستجوی حجت خدا

ابو جعفر محمد نیشابوری از سوی شیعیان نیشابور مأموریت یافت تا اجناس و جوهری را در مدینه به محضر امام صادق علیه السلام تقدیم کند. او در سر راه خود به مدینه از کوفه عبور کرد تا قبر حضرت علی علیه السلام را در آنجا زیارت کند.<sup>۲</sup>

ابو جعفر وقتی به کوفه رسید، مستقیماً به کنار قبر امیر مؤمنان علی علیه السلام مشرف شد. در کنار قبر پیرمردی را مشاهده کرد که فقهاء شیعه

از اهل کوفه گرداگرد او حلقه زده بودند و از وی موضوعات علمی در زمینه های فقه و حدیث و معارف الهی می آموختند.

عده ای از مردم نیز پیرامون آن پیرمرد روشن ضمیر جمع شده بودند و احکام شرعی و مسائل دینی خود را جویا می شدند. آن عالم وارسته نیز با الهام از مکتب امیر مؤمنان علیه السلام آنها را پاسخ می داد.

ابو جعفر پرسید: این مرد کیست؟ گفتند: او ابو حمزه ثمالی از دانشمندان مکتب اهل بیت علیهم السلام است.

ابو جعفر نیشابوری سلام کرد و در حلقه شاگردان وی زانو زد.

ابو حمزه از شخص تازه وارد پرسید: ای مرد کیستی و از کجا می آیی؟

او نیز خود را معرفی کرد و اهداف و برنامه های سفرش را به اطلاع

۱. همان، ص ۵۶۴.

۲. گفتنی است که در آن سالها مرقد منور مولای متقیان علی علیه السلام همچنان ناشناخته و به صورت بیابان باقی مانده بود و فقط شیعیان خالص با اشاره پیشوایان خود آنجا را می شناختند و با عشق و علاقه در بیابان نجف گرد می آمدند.

ابو حمزه رسانید.

ابو حمزه از دیدار وی خوشحال شد، او را در آغوش گرفت و پیشانیش را غرق بوسه کرد. و به او مژده داد که به زودی به اهداف سفر خود خواهد رسید.

در اثناء این گفتگو بودند که ابو حمزه به بیابان دور دست خیره شد و به دقت گوشه‌ای را برانداز کرد و از اطرافیان پرسید: آیا شما آن شتر سواری را که به سوی مامی آید، مشاهده می‌کنید؟ حاضران وقتی به نقطه‌ای که او اشاره می‌کرد، متمرکز شدند، سخن او را تأیید کردند. طولی نکشید که مرد شترسوار خود را به کنار جمعیت رسانید و از مرکب پیاده شد، سلام کرد و در گوشه‌ای نشست. ابو حمزه پرسید:

ای مسافر! از کجا می‌آیی؟

- یثرب (مدینه).

- از یثرب چه خبر؟

- جعفر بن محمد صادق علیه السلام از دنیا رفت.

ابو حمزه با شنیدن این خبر منقلب شد، با سوز دل نعره‌ای کشید و دستش را به شدت بر زمین کوبید و بی‌هوش شد.

ابو جعفر نیشابوری می‌گوید: من هم

از شنیدن این خبر هولناک به شدت متأثر شدم، پشتم لرزید و احساس عجیبی تمام وجودم را فراگرفت. با خود گفتم: پس حالا به کجا بروم؟ این همه امانتهای مردم را به دست چه کسی بسپارم و بالاخره کار امامت و رهبری امت به کجا منتهی خواهد شد؟

ابو حمزه وقتی به هوش آمد، در حالی که اشکهایش را پاک می‌کرد، از مرد مسافر پرسید: امام چه کسی را برای جانشینی خود برگزید؟

او پاسخ داد: آن حضرت سه نفر را جانشین خود قرار داده است: ۱. منصور، خلیفه عباسی؛ ۲. فرزندش عبدالله افطح؛ ۳. فرزند کوچک‌ترش موسی بن جعفر علیه السلام.

ابو حمزه از شنیدن این خبر خوشحال شد و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُضِلَّنَا دَلَّ عَلَي الصَّغِيرِ وَبَيَّنَّ عَلَي الكَبِيرِ وَسَتَرَ الْأَمْرَ الْعَظِيمِ؛ سپاس خداوندی را که ما را متحیر و سرگردان نگذاشت. [امام صادق علیه السلام] شیعیان را به فرزند کوچکش راهنمایی کرد و دلیل امام نبودن فرزند بزرگ را نیز آشکار ساخت و امر بزرگ امامت را مخفی گذاشت.»

حرکات، طرز رفتار، گفتار، آداب و معاشرت و پاسخ سؤالات وی را مطابق با عمل یک امام معصوم نیافتیم. سرگردان بودم که به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه بردم.

در آن حال، غلامی آمد و مرا به نزد حجت الهی و پیشوای معصوم شیعیان، حضرت موسی کاظم علیه السلام راهنمایی کرد. وقتی به محضر امام شرفیاب شدم، تمام علامتها و نشانه‌های امام معصوم را در وجود آن گرامی یافتم و قلبم آرام گرفت. اموال و وجوهات شیعیان نیشابور را به محضرش تقدیم کردم. امام بعضی را پذیرفت، اما از پذیرفتن برخی دیگر ابا کرد و آنها را به من برگرداند. امام در آن حال به امانتهای پیرزن نیشابوری اشاره کرد و فرمود: آن درهم فرسوده و پارچه شطیطه نیشابوری را بیاور! و این آیه را قرائت فرمود: ﴿وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ﴾؛ [یعنی گرچه اموال تقدیمی آن پیرزن اندک است، ولی چون از راه حق به دست آمده، ما می‌پذیریم و خجالت در راه حق معنا ندارد].

بعد فرمود: ای ابا جعفر! به شطیطه سلام مرا برسان! و این کیسه امانتی را از طرف من به او بده! امام در ادامه گفتگو به سخنان ابو حمزه اشاره کرد و تمام گفتار

سپس گفت: ای مرد نیشابوری! غمگین مباش امام زمان علیه السلام را شناختم. آن گاه ابو حمزه در کنار مرقد علوی علیه السلام مشغول نماز شد و همه به نماز ایستادند. بعد از سلام نماز، ابو حمزه گفت: وصیت امام صادق علیه السلام به منصور دوانیقی به خاطر کوتاه کردن شراوست. امام صادق علیه السلام برای حفظ جان امام بعدی، تقیه کرده است. از وصیت امام به دو فرزند بزرگتر و کوچک‌ترش معلوم می‌شود که فرزند کوچک‌تر امام است؛ زیرا پیامبر گرامی اسلام به حضرت علی علیه السلام فرمود: در صورتی که بزرگ‌ترین فرزندان عیبی نداشته باشد، امامت از آن اوست. وقتی امام فرزند کوچک را در ردیف فرزند بزرگ وصیت کرد، معلوم می‌شود که مانعی در فرزند بزرگ هست. پس عبدالله در بدن و دین عیبی دارد.

ابو جعفر می‌گوید: من سخنان ابو حمزه را کاملاً متوجه نشدم تا اینکه به همراه اموال و وجوه اهدایی شیعیان به مدینه رفتم. بعد از ورود و اسکان به جستجوی جانشین امام صادق علیه السلام پرداختم. فرزندش عبدالله را به من نشان دادند. وقتی با او ملاقات کردم، هیچ کدام از



و ی را برابرم چنان بازگو کرد که گویا در آنجا حضور داشته است. سپس فرمود: «كَذَلِكَ يَكُونُ الْمُؤْمِنُ إِذَا تَوَرَّ اللَّهُ قَلْبَهُ كَانَ عَلِمُهُ بِالْوَجْهِ؛ مؤمن این گونه است که هر گاه خداوند دلش را نورانی کند، او واقعیت را آن طور که هست، می فهمد.» آن گاه به من فرمود: «ای ابا جعفر! حال بلند شو! و از بزرگترین اصحاب پدرم در مورد مسئله امامت تحقیق کن!»

وجود خداست. پس هر کس در این ویژگی به نزاع با خدا برخیزد، خداوند او را به صورت وارد جهنم خواهد کرد.»

### نتیجه خودداری از انفاق

آن حضرت در مورد نتیجه سوء خودداری از انفاق در راه خدا فرمود: «إِيَّاكَ أَنْ تَمْنَعَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ فَتَنْفَقَ مِثْلِيهِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ؛<sup>۳</sup> تلاش کن تا در راه طاعت خدا از انفاق دارایی خود مضایقه نکنی؛ زیرا در صورت مضایقه، دو برابر آن مبلغ را در راه معصیت خدا خرج خواهی کرد.»

ابو جعفر وقتی تحقیق کرد، همه اصحاب به نص حضرت صادق علیه السلام بر امامت امام هفتم علیه السلام شهادت دادند.<sup>۱</sup>

### پرهیز از گناهان کوچک

بی باکی در برابر گناهان به ظاهر کوچک، انسان را در ردیف گناهکاران بزرگ قرار می دهد. آن حضرت فرمود: «لَا تَسْتَقْبَلُوا قَلِيلَ الذُّنُوبِ فَإِنَّ قَلِيلَ الذُّنُوبِ يَجْتَمِعُ حَتَّى يَكُونَ كَثِيرًا؛<sup>۴</sup> گناهان کوچک را کم نشمارید که همان معصیتهای به ظاهر کوچک وقتی جمع شود، خیلی خواهد شد.»

### ره توشه های فضیلت

حسن ختام، آموزه هایی از مکتب حضرت امام کاظم علیه السلام است که آن را زینت بخش این مقال قرار می دهیم:

### آثار زیانبار تکبر

امام کاظم علیه السلام به هشام فرمود: «إِيَّاكَ وَالْكِبْرَ فَإِنَّهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ كِبْرٍ أَلْكَبْرُ رِذَاءُ اللَّهِ فَمَنْ نَارَعَهُ رِذَاءُهُ أَكْبَرُ اللَّهُ فِي النَّارِ عَلَى وَجْهِهِ؛<sup>۵</sup> ای هشام! از خود بزرگ بینی و تکبر دوری کن؛ زیرا هر کس در گوشه دلش به اندازه دانه ای کوچک تکبر داشته باشد، وارد بهشت نمی شود. کبریا و عظمت فقط برارنده

۱. الخرائج، ج ۱، ص ۳۳۰؛ اعیان الشیعة، ج ۴،

ص ۲۹۴؛ مدینه المعاجز، ص ۴۶۳.

۲. تحف العقول، ص ۳۹۵، دستور العمل امام

کاظم علیه السلام به هشام.

۳. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۲۰.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۲۸۷، ح ۲.